

## برای يك تئوری جنبش اجتماعی

آن چه که تحت این عنوان می‌خواهیم به بحث و نقد گذاریم، کوششی است در مفهوم سازی از مقوله‌ی جنبش اجتماعی. همان طور که از "تئوری دولت" یا "تئوری مبارزه‌ی طبقاتی" نام می‌بریم، برای جنبش اجتماعی نیز می‌توان تئوری یا نظریه‌ای تدوین کرد. البته نه به مفهوم نظامی جامد و فسخ‌ناپذیر، بلکه به معنای شناختی تجربی و حتی‌الامکان همه‌جانبه از مضامین، مشخصات، ویژگی‌ها و هدف‌های آن. ناگفته نماند که چنین تلاشی باید از تجارب عملی موجود و از آزمون‌های تاریخی-اجتماعی بهره‌گیرد و با نگرشی مختلط، یعنی هم جامعه‌شناسانه، هم سیاسی، هم اقتصادی، هم انسان‌شناسانه، هم روان‌شناسانه و هم فلسفی انجام پذیرد. اما در حد توان این نوشتار، تلاش ما این است که دیباچه‌ای هر چند مقدماتی بر تئوری جنبش اجتماعی به دست دهیم. یعنی شاخص‌های بنیادین پدیداری چون جنبش اجتماعی را در معنا و وجوه عامش به مثابه‌ی فرضیه‌هایی نظم یافته مطرح کنیم. بدون تردید آن چه که در این جا می‌آوریم، تزه‌های پیشنهادی است و بنابراین قابل تغییر و فسخ می‌باشند.

### اعتلای امروزی جنبش‌های انجمنی

در دو دهه‌ی گذشته، مبارزات و فعالیت‌های اجتماعی در شکل جنبش‌های انجمنی، در مضمون، ابعاد و اهدافی نوین بسط و توسعه یافته‌اند. مقوله‌ی پرسش‌انگیز جنبش اجتماعی به موضوع مهم بحث و تأمل نظریه‌پردازان مسایل اجتماعی درآمده است. این روند را ما امروز در همه جا مشاهده می‌کنیم. هم در دموکراسی‌های واقعاً موجود و هم در کشورهای تحت سلطه‌ی دیکتاتوری که از یک جامعه‌ی متعارف مدنی برخوردار نیستند.

در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، جنبش‌های مشارکتی در مقیاس صدها و هزاران انجمن، اتحادیه، سندیکا، کمیته، گروه، کانون، هسته و غیره به طرز وسیع و بی‌سابقه عروج کرده‌اند. شهروندان از اقشار، طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلف، از حرفه‌های گوناگون، از زن و مرد و جوان تا محصل و شاغل و بی‌کار... داوطلبانه دست به تشکیل چنین انجمن‌هایی زده‌اند و در درون آن‌ها فعالیت می‌کنند. حوزه‌های متنوع اقتصادی یا اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی، حقوقی یا مدنی... زمینه‌های گوناگون فعالیت این انجمن‌ها را تشکیل می‌دهند. در مورد ایران، پدیده‌ی انجمن‌سازی در دو دهه‌ی اخیر، پس از انقلاب ۵۷، عمدتاً در محیط خارج از کشور ابعادی چشم‌گیر به خود گرفته است.

امروز بسیاری از فعالان سیاسی، به ویژه آن‌هایی که تمایل به ایده‌های اجتماعی و چپ دارند، چه در کشورهای غربی و چه در بین اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خود را از سازمان‌ها و احزاب سیاسی سنتی به درون جنبش انجمنی انتقال داده‌اند.

در کشورهای غربی امروز، احزاب چپ فعالیت انجمن‌ها را تایید می‌کنند و می‌کوشند نه با نگاه استفاده‌جویانه و قیّم‌سالارانه گذشته، بلکه در رابطه‌ای برابرانه با آن‌ها وارد گفت‌وگو و هم‌سویی شوند. در همین راستا نیز حکومت‌ها و نهادهای دولتی ناگزیر به پذیرفتن این واقعیت‌های جدید اجتماعی شده‌اند. آن‌ها نقش و اهمیت اجتماعی و سیاسی این تشکلهای انجمن‌های مستقل را به رسمیت شناخته‌اند و آن‌ها را کم و بیش در مذاکرات و عقد قراردادهای اجتماعی دخالت می‌دهند.

از سوی دیگر جامعه‌شناسان، مورخان، روشنفکران و به ویژه چپ‌های منتقد و اپوزیسیونی هر روز بیشتر به مقام و اهمیت جنبش اجتماعی پی‌می‌برند. آن‌ها در این چند سال گذشته در جهت مطالعه‌ی این پدیده و نظریه‌پردازی در باره‌ی آن تلاش‌هایی قابل ملاحظه کرده‌اند. این امر به ویژه در فرانسه

که همواره در زمینه‌های پیکار اجتماعی پیشگام بوده است و به خصوص پس از جنبش بزرگ و پر اهمیت سال ۱۹۹۵، به وضوح قابل رویت می‌باشد. سرانجام در داخل ایران، ما شاهد برآمدن ذهنیت اجتماعی نوینی می‌باشیم که در پی حرکت مردم در دوم خرداد ۷۶ تکوین یافته است. یعنی خواست عمیق مردم ایران مبنی بر دخالت در امور خود و جامعه به صورتی مستقل، آزاد، دموکراتیک و لاییک. به جرأت می‌توان گفت که روند آتی مبارزه در جامعه‌ی ایران نیز به سمت اعتلای جنبش اجتماعی به معنای فعالیت‌های انجمنی خواهد بود. روندی که از هم اکنون، با وجود استمرار حاکمیت استبداد مذهبی، به ویژه در میان زنان، جوانان و دانشجویان و در بین روشنفکران، اهل قلم و نشر در حال نضج‌گیری است.

### علل برآمدن جنبش‌های انجمنی

این مقوله از قرن ۱۸ تا به امروز، با پیدایش جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری یعنی با جدا شدن "سیاست" از جامعه‌ی مدنی، همواره مورد توجه قرار گرفته است. از بانیان لیبرالیسم در انگلیس تا نظریه‌پردازان انقلاب اجتماعی در فرانسه (قرن ۱۷ و ۱۸)، از هگل، مارکس، پرودن و باکونین تا سوسیال دموکراسی و مارکسیسم سویتیک (قرن ۱۹ و ۲۰)، از چپ کمونیستی و منتقد تا گرامشی، مکتب فرانکفورت و آرنت (در دوران معاصر)... همه در باره‌ی جامعه‌ی مدنی و جنبش اجتماعی در تقابل و یا تمایز با جنبش "سیاسی" به معنای اخص آن، به بحث و تحلیل پرداخته‌اند. ولی طی دو دهه‌ی گذشته، یک رشته عوامل اجتماعی-سیاسی-معرفتی-تاریخی اهمیت جنبش اجتماعی را به مرتبه‌ی رسانیده است که ما امروزه از ضرورت تدوین یک تئوری برای آن صحبت می‌کنیم. این عوامل را در ۳ زمینه می‌توان بازگو کرد.

### ۱- بحران سیاست واقعاً موجود

در آستانه‌ی هزاره‌ی دوم، بینش حاکم و سنتی از "سیاست" وارد بحرانی عمیق و بلکه علاج‌ناپذیر شده است. در جوامع مدرن امروزی، "سیاست" از معنا و مفهوم اصیل و یونانی‌اش که «امر اجتماعی» و مشارکت مردم در امور خود باشد، "جدا" شده و به «امر خاص» و تخصصی درآمده است. یعنی به امر یک هیئت، دستگاه، نهاد و یا کاستی معین تبدیل شده است. "سیاست" امروز با نام و نشان دولت، حکومت، احزاب سیاسی، تکنوکرات‌ها، بوروکرات‌ها، نمایندگان مجلس... مترادف شده است. این "گسست" ساختاری از طرفی باعث روی برتافتن مردم از "سیاست" و سیاستمداران سنتی و حرفه‌ای شده است، کسانی که عجز خود را در حل مشکلات مردم بارها به ثبوت رسانیده‌اند. از طرف دیگر، ناتوانی سیاست واقعاً موجود، مردم را به سوی دخالتگری مستقل و مستقیم برای در دست گرفتن امور خود سوق داده است. دو رویداد مهم تاریخی ضربه‌ای سهمگین بر بینش سنتی از "سیاست" و چگونگی اعمال آن وارد کرده‌اند. رویداد اول، بحران ساختاری دولت و نهادهای آن در کشورهای سرمایه‌داری می‌باشد. این دستگاه‌ها، چه در شکل لیبرالی و چه سوسیال‌دموکراتی، محدودیت و ناتوانی خود را در پاسخ‌گویی به بحران سرمایه‌داری، مشکلات اجتماعی و خواسته‌های مردم به وضوح آشکار ساخته‌اند. در دموکراسی‌های نمایندگی شده، در غرب، قیومیت دولت، نهادها، احزاب، تکنوکرت‌ها و نمایندگان پارلمان بیش از پیش به زیر سوال رفته و می‌روند. با عادی شدن اصل تناوب سیاسی، احزاب راست و چپ، هر یک به نوبه‌ی خود بر اریکه‌ی قدرت نشسته‌اند. اما اینان همواره در حکومت نشان داده‌اند که سیاست و عملشان با گفتار و وعده‌هایشان و با آن چه که خواسته‌ها و انتظارات مردم است، فرسنگ‌ها فاصله دارد. امروزه، گسست "سیاست" از شرایط و واقعیت‌های زندگی مردم تنها در مورد توده‌های زحمتکش، بی‌کار و

حاشیه‌نشین محسوس نبوده است، بلکه شامل حال گروه‌ها و اقشار وسیع و میانه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری نیز می‌شود. سرانجام در این دمکراسی‌ها، ارتباط میان احزاب و نمایندگان مجلس با موکلان‌شان نتوانسته است جدایی و شکاف عمیق میان "سیاست" و جامعه‌ی مدنی را کاهش دهد. به این ترتیب حتی امیدواری نسبت به آلترناتیوهای سیاسی موجود و سبک کارهای مختلف، از چپ تا راست، در چارچوب تقسیم کار ساختاری کنونی از بین رفته است. در نتیجه ما با یک ذهنیت اجتماعی تازه سر و کار داریم که به تدریج اعتماد خود را نسبت به سیاست واقعاً موجود از دست می‌دهد و دیگر از این "کعبه" انتظار معجزه‌ای ندارد. مضاعف بر این که، صرف نظر از نوع رژیم‌ها، عوامل گوناگون دیگر چون فساد مالی، چپاول شهروندان و پایمال کردن ابتدایی‌ترین ارزش‌ها و اخلاق سیاسی توسط "سیاست"‌بازان و صاحبان قدرت... هر چه بیشتر باعث بی‌اعتبار شدن "سیاست" و "کار سیاسی" به معنای متداول آن شده است.

رویداد دوم، تجربه‌ی فروپاشی کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی سابق است. نظامی که در همه‌ی این کشورها برقرار می‌شود اساساً در راستای همان بینش اقتدارگرایانه و بورژوایی از "سیاست" به مفهوم پدیده‌ای جدا از جامعه‌ی مدنی و مسلط بر آن عمل می‌کند. در این جا، انقلاب و تصرف قدرت توسط احزاب کمونیست، دگرذیسی گوهرین در مناسبات میان امر سیاسی و امر عمومی به وجود نمی‌آورند. اقتدار مطلق حزب جانشین سلطه‌ی حکام پیشین می‌شود. نیروی مقتدر جدید "دولت کارگری" یا "دمکراتیک خلقی" را به وجود می‌آورد که او نیز به نوبه‌ی خود از بالا "تغییرات اجتماعی" را بر کارگران و مردم و جامعه، بدون حضور و مشارکت داوطلبانه‌ی آن‌ها، تجویز و تحمیل می‌کند. پس در کشورهای سوسیالیستی واقعاً موجود نیز سیاست واقعاً موجود امر خاص و انحصاری تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های حزبی که طبقه‌ی بورژوازی نوین را تشکیل می‌دهند، باقی می‌ماند. با این تفاوت که در این سامان‌ها تنها گفتار رسمی و ایدئولوژیکی حاکم تغییر می‌کند. یعنی توهم "دولت حافظ منافع عامه" جای خود را به توهم "حکومت کارگران" یا "دیکتاتوری پرولتاریا" می‌دهد.

مطالعات اجتماعی، به ویژه مطالعه‌ی دو انقلاب کبیر فرانسه و اکتبر روسیه نشان می‌دهند که این تغییرات اجتماعی هستند که اصیل و تعیین‌کننده می‌باشند و همواره زمینه‌ها و شرایط تغییرات و انقلاب‌های سیاسی را فراهم می‌آورند و نه برعکس. از سوی دیگر تغییرات و تحولات سیاسی به نوبه‌ی خود هنگامی مؤثر و پایدار و بازگشتناپذیرند که جنبش اجتماعی عامل و فاعل مستقیم، اصلی، آگاه، داوطلبانه و آزاد آن‌ها باشد. نظریه‌ای که صحت آن را سرنوشت همه‌ی انقلاب‌های سیاسی و به ویژه آزمون‌های ناکام سوسیالیستی در صد سال گذشته تأکید کرده‌اند.

## ۲- بن‌بست برنامه‌های تکنوکراتیک

دومین عاملی که باعث می‌شود جنبش اجتماعی از حد یک نیروی مطالباتی فراتر رود، ارگانی برای ارایه برنامه و نظریه‌های اجتماعی نوین شود، شکست برنامه‌ها، تئوری‌ها و راه‌حلهایی است که "نخبگان" جامعه تهیه می‌کنند. این‌ها همان "تکنیسین‌ها" یا "مهندسی" جامعه، تکنوکرات‌ها، روشنفکران، نمایندگان مجلس، نهادهای رسمی، مراجع بین‌المللی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و غیره می‌باشند. در مورد روشنفکران جامعه، این صاحبان سرمایه‌ای به نام دانش، باید بگوییم که این‌ها قشری مستقل را تشکیل نمی‌دهند بلکه بخشی از طبقه‌ی مسلط اجتماعی می‌باشند، اگر چه در عین حال خود نیز تحت سلطه‌ی نظام قرار می‌گیرند و در نتیجه در شرایطی هستند که می‌توانند موضعی دوگانه اتخاذ کنند.

اکثر این طرح‌ها و برنامه‌ها در کشورهای دمکراتیک غربی و به طریق اولی تمامی آن‌ها در جوامع تحت سلطه‌ی دیکتاتوری، خارج از مدار مداخله‌ی مردم، جامعه‌ی مدنی و نیروهای ذینفع اجتماعی و در بهترین حالت با اتکا

به يك كار ميداني توسط كارشناسان، تهيه و تدوين مي‌شوند. يعني در حجره‌هاي تخصصي و تك رشته‌اي بدون رابطه با هم و تحت سيطره‌ي انديشه‌ي واحد تكنوكراسي كه عموماً الزام‌هاي انساني و اجتماعي را فدائي منافع تنگ اقتصاد سرمايه‌داري مي‌كنند.

بر خلاف تئوري‌هاي علمي و تكنيكي، "حقيقت"‌هاي اجتماعي و حتا اقتصادي كه با زندگي و مشكلات مردم و مناسبات ميان آن‌ها رابطه دارند، نسبي و بطلان-پذير مي‌باشند. تازه دستيابي به اين "حقيقت"‌هاي نسبي نيز تنها در فرآيند برخورد آرا و پراتيك اجتماعي امكان‌پذير است. يعني در روندي كه تقابل فكري و نظريبا مبارزه‌ي اجتماعي توأم شوند. چنين محيطي همانا فضاي جنبش اجتماعي- انجمني است.

### ۳- دخالت‌گري اجتماعي، يك اقتضاي عمومي

بر اثر و در پي بي‌اعتبار شدن روزافزون سياست واقعاً موجود و بن‌بست برنامه‌ريزي‌هاي تكنوكراتيكي، ما امروز در برابر يك اقتضاي حاد اجتماعي قرار داريم. و آن، خواست بيش از بيش مردم براي مشاركت هر چه بيشتر در تعيين سرنوشت خود مي‌باشد. يعني تمايل اقشار و گروه‌هاي مختلف براي ايجاد انجمن‌ها و تشكول‌هاي مستقل و دمكراتيكي در عرصه‌هاي گوناگون اجتماعي، اقتصادي و سياسي به منظور اعمال "سياست" به شيوه‌اي ديگر. يعني نفي شيوه‌هاي قيم‌سالارانه سازماندهي حزبي. يعني خواست ايجاد شكل-هاي ديگر و نوين از مراوده و دمكراسي، يعني خواست تصرف حق بيان، حق انتقاد كردن و حق تصميم‌گيري نه تنها در امور خاص صنفی و حرفه‌اي، بلكه در مسايل عمومي، سياسي، شهروندي، كشوري، منطقه‌اي و حتا جهاني. در يك كلام، يعني خواست تصرف سياست و اعمال آن به عنوان "امر عمومي".

در روزگار ما و صرف نظر از انواع نظام‌ها و رژيم‌ها، مردم بيش از بيش خواهان درهم شكستن تقسيم كار سنتي و تخصصي ميان دولت، نهادهاي رسمي و احزاب سياسي از يك سو و جامعه‌ي مدني و شهروندان از سوي ديگر مي‌باشند. در اين مقطع است كه جنبش اجتماعي معنا و مفهوم خود را پيدا مي‌كند. جنبشي كه از يك طرف مي‌خواهد اختيارات دولت در زمينه‌ي منافع عام و اراده‌ي عمومي و اونيورسال را به تصرف خود درآورد و از طرف ديگر به معنای اخص كلمه نيز عمل كند، يعني حقوق و آزادي‌هاي بشري، فردي و صنفی و طبقاتي را نمايندگي كند، بي آن كه از منافع و اهداف عمومي چشم بپوشد.

### مقدمه‌اي بر تئوري جنبش اجتماعي

در يك تعريف عام و کوتاه، مجموعه‌ي مبارزات اجتماعي و فعاليتهاي مستقل انجمني در يك جامعه را مي‌توان جنبش اجتماعي ناميد. در نظام سرمايه‌داري، مبارزه‌ي طبقاتي و به ويژه مبارزه‌ي ميان كار و سرمايه تنها يكي از عرصه‌هاي جنبش اجتماعي و بدون شك بخشي مهم از آن را تشكيل مي‌دهد. اما امروز ديگر نمي‌توان جنبش اجتماعي را به مبارزات كارگري محدود كرد و يا آن را به مقاومت و مبارزه‌ي بخش‌هايي از جامعه تقليل داد. امروز در همه‌ي كشورها، جنبش اجتماعي، علاوه بر كارگران و به طور كلي زحمتكشان، افراد، اقشار و گروه‌هاي ديگر اجتماعي را نيز كه تحت سلطه‌ي مناسبات حاكم قرار دارند، در بر مي‌گيرد. به عبارت ديگر زنان، جوانان، كارمندان و كاركنان بخش‌هاي خصوصي و عمومي، محصلان، دانشجويان، معلمان، دانشگاهيان، نويسندگان، هنرمندان، كاركنان مطبوعات، رسانه‌هاي ارتباط جمعي، مشاغل آزاد، بي‌كاران، حاشيه‌نشينان و... عاملان و بازي‌كنان جنبش اجتماعي مي‌باشند. از اين رو نيز، ميدان عمل جنبش اجتماعي، فراتر از دخالت‌گري در تغيير مناسبات اجتماعي در محيط توليد صنعتي و كارخانه مي‌رود. حوزه‌ي دخالت و دگرسازي جنبش اجتماعي زمينه‌هاي گوناگون و متنوع حيات فردي و اجتماعي در تماميت خود مي‌باشد، اعم از

روابط اجتماعی در محیط کار تا روابط خانگی، از حوزه‌ی مسایل اقتصادی تا سیاسی، فرهنگی تا خبری، هنری تا حقوقی، مدنی تا آموزشی، محیط‌زیستی تا ملی، کشوری تا جهانی...

برای آرایه تعریفی از جنبش اجتماعی ما از مقوله‌ی فضای اجتماعی (Espace social)، استفاده می‌کنیم. این مفهوم اجتماعی ارجاع به گستره‌ای می‌کند که:

۱- در آن تنها یک قشر یا طبقه و یا یک نوع پراتیک معین عمل نمی‌کند.

۲- افراد، اقشار و گروه‌های مختلف با پراتیک‌های متفاوت در یک فرایند اجتماعی و در مناسباتی پیچیده و چندگانه با همدیگر و در برابر نهادهای مسلط قرار می‌گیرند.

۳- آن چه که ویژگی این فرایند را تشکیل می‌دهد و مقوله‌ی فضا را معین و مشخص می‌سازد، مناسبات بر اساس امتزاج و تفرق، تجانس و تفاوت، تفاهم و تنازع می‌باشد که توأم با هم عمل می‌کنند و از این طریق دینامیسم درونی و آفرینندگی فضا را به وجود می‌آورند.

۴- و سرانجام، این فضا از لحاظ شکل و محتوی، کثرت‌گرا و چند بعدی است به این معنا که هم شامل مبارزه‌ی مطالباتی و اقتصادی می‌شود و هم اجتماعی و مدنی، هم فرهنگی و سیاسی و هم انقلابی و دگر دیسانه. و این دگر دیسی نیز، توأم با هم دگرگشتی خود فضا و مناسبات درونی آن است و هم دگرگشتی مناسبات میان فضای اجتماعی و نهادهای مسلط.

در یک جمع‌بندی کلی و به طور مشخص‌تر می‌توان جنبش اجتماعی را محل تلاقی و اشتراك سه فضای اصلی دانست. فضای اپوزیسیونی، انتقادی و دگر سازانه‌ی روابط اجتماعی، فضای آزمون خودمختاری و خودگردانی و فضای تبادل و تقابل نظری. این سه فضا توأم و در اشتراك با هم معنا و مفهوم جنبش اجتماعی را می‌سازند.

#### ۱- جنبش اجتماعی، فضای اپوزیسیونی، انتقادی و دگر سازانه‌ی روابط اجتماعی

جنبش اجتماعی تنها می‌تواند یک جنبش اپوزیسیونی، اعتراضی و انتقادی باشد، از این رو در مقابل حاکمیت و نهادهای آن قرار می‌گیرد. موضوع کار جنبش اجتماعی، نقد وضع موجود و مبارزه با روابط استثماري، عقبمانده و سلطه‌گرایانه است.

مسایل و مشکلات اقتصادی امروز بیش از پیش بنیادهای نظام سرمایه‌داری را زیر سوال می‌برند. پس جنبش‌های اجتماعی کنونی، به ویژه در این نظام‌ها، از محدوده‌ی مطالبات اکونومیستی خارج شده، ضرورت تغییر روابط سرمایه‌دارانه را به مثابه‌ی معضلی پرسش‌انگیز مطرح می‌کنند.

جنبش ۱۹۹۵ در فرانسه از دست‌آوردهای اجتماعی، یعنی از موجودیت بخش عمومی دفاع می‌کرد، چیزی که سرمایه جهانی امروز در صدد تخریب آن برآمده است.

جنبش جویندگان کار در فرانسه در اواخر سال ۱۹۹۷ و در سایر کشورهای اروپایی، برای اولین بار واقعیت از بین رفتن تدریجی و بازگشت ناپذیر "کار" و اشتغال کامل را در مرحله‌ی کنونی رشد تکنولوژی و سرمایه مطرح می‌کند. بنابراین ضرورت ایجاد روابطی نوین را طرح می‌کند که در آن کار به مثابه‌ی فعالیت خلاق بشر از ارزش و سودآوری منفصل شود. سهم‌بری انسان‌ها از نعم مادی نه بر حسب مقدار "کار" تحقق یابد، چیزی که بیش از پیش رو به کاهش می‌رود، بلکه بر اساس معیارهای دیگری چون نیازهای فردی در زمینه‌ی فرهنگی و اجتماعی انجام پذیرد. به عبارت دیگر، جنبش بی‌کاران اروپا مسئله‌ی اساسی پایان بخشیدن به مناسبات مزدببری و احیای فعالیت انسانی را مستقل از بازار، ارزش و پول مطرح می‌کند.

هم‌چنین می‌توان از جنبش فمینیستی، جنبش‌های دفاع از محیط زیست و دیگر جنبش‌های اجتماعی و انجمنی سخن راند. همه‌ی این جنبش‌ها، علاوه بر مبارزه برای خواسته‌های اجتماعی و اقتصادی رفرمیستی، برای ایجاد دگر دیسی در روابط اجتماعی نیز تلاش می‌کنند. برای ایجاد روابطی نوین بین انسان‌ها در جامعه، در خانواده، در دانشگاه، در اداره، در محیط کار و تولید، و

در رابطه‌ی بین انسان و طبیعت. تلاشی که مضمونش چیزی جز نفي و الغاي مناسبات سرمایه‌داری در تمامی سلطه‌ها و آلیناسیون‌های آن نمی‌تواند باشد.

جنبش اجتماعی، در تلاش دگرديسانه‌ی خود، پدیده‌ای واحد، يك دست و متجانس نیست. مبارزه‌ی طبقاتی در درون آن عمل می‌کند. همچنین منافع و دیدگاه‌های مختلف فردی، گروهی، قشری و طبقاتی در بطن آن منعکس می‌شوند. جنبش اجتماعی فضای هم‌زیستی‌ها و هم‌سوزی‌ها است. هم‌زیستی و هم‌سوزی میان طرح‌ها و برنامه‌های فرمیستی از يك سو و طرح‌ها و برنامه‌های رادیکال ضد سرمایه‌داری از سوي دیگر. هم‌زیستی و هم‌سوزی میان مبارزه‌ی صنفی-اکنومیستی از يك سو و مبارزه‌ی عمومی و سیاسی از سوي دیگر. پس جنبش اجتماعی از لحاظ ساختاری پدیده‌ای است کثرت‌گرا و چندگانه، متحد و متنازع. یعنی تضادهای بنیادینی را در خود دارد که به او نیرومندی، قوه‌ی ابتکار، خلاقیت و آفرینندگی می‌بخشد.

## ۲- جنبش اجتماعی، فضای خودمختاری و خودگردانی

جنبش‌های انجمنی- اجتماعی امروزی ترجمان تمایل لایه‌های بیش از پیش وسیع مردم به خودمختاری و خودگردانی است. با رشد مبارزه‌ی انجمنی، خود- سازمان‌یابی و بالا رفتن تجربه و آگاهی مردم، خودمختاری و خودگردانی دیگر يك اتوپی ناممکن و غیر قابل دسترس نیست، بلکه به صورت يك اتوپی امکان‌پذیر در آمده است، به يك پروژه‌ی اجتماعی تبدیل شده است که شرط‌بندی و مبارزه برای متحقق ساختن آن مشروع و جایز می‌باشد.

خودمختاری به معنای آزادی، استقلال و حاکم بودن بر سرنوشت خود است. خودگردانی به معنای نفي مرکز، عدم سلطه و رهبری دایمی توسط يك مرکز، به معنای اداره‌ی برابرانه و انجمنی امور می‌باشد. خود- رهایی انسان‌ها از روابط فرادستی و از آلیناسیون‌های مناسبات سرمایه‌داری در راستای مبارزه برای خودمختاری و خودگردانی قابل تحقق می‌باشد.

جنبش‌های انجمنی امروزی با ابداع شیوه‌های نوین روابط درون تشکیلاتی بر مبنای موقعیت آزاد و برابرانه‌ی افراد و سازماندهی خودگردان، با ابداع شیوه‌های جدید اعمال همبستگی و دخالت‌گری در مسایل اجتماعی و سیاسی، به دور از روش‌های بوروکراتیک، قدرت‌طلبانه و اقتدارگرایانه که در احزاب سنتی رایج است، با ایجاد هماهنگی میان انجمن‌های مختلف که در زمینه‌های متفاوت و گوناگون فعالیت می‌کنند... تحول تاریخی عظیم در عرصه‌ی مبارزه و سازمان‌دهی سیاسی- اجتماعی و همچنین در پایه‌ریزی مقدماتی يك دورنمای امکان‌پذیر برای جامعه‌ی سوسیالیستی و کمونیستی ایجاد کرده‌اند.

## ۳- جنبش اجتماعی، فضای تبادل و تقابل نظری

در کشورهای سرمایه‌داری، ایده‌ها، طرح‌ها و برنامه‌ها عمدتاً به وسیله‌ی اشرافیت متفکر، متخصصان، روشنفکران در کمیته‌های دولتی، کمیسیون‌های در بسته و در دیگر نهادها و مؤسسات پژوهشی و دانشگاهی و در بهترین حالت با نظرخواهی از مردم و یا از اقشاری از مردم انجام می‌پذیرد که همواره نقش پاسیف (منفعل) و رأی‌دهنده دارند.

در بینش مارکسیسم عامیانه و مبتذل که نخست کائوتسکی بانی آن شد و سپس لنین و دیگران آن را تکامل بخشیدند، "علم سوسیالیسم" محصول سه عامل مبارزه‌ی طبقاتی، علوم و فلسفه تعریف می‌شد و تنها روشنفکران سوسیالیست بودند که با تلفیق این سه عامل قادر به اکتساب آن بودند. در این بینش نیز همواره آریستوکراسی متفکر ولی در این جا "سرخ" است که صلاحیت کسب "دانش" و رسالت در اختیار کارگران گذاردن آن را دارد.

در برابر این دو بینش نسبت به تئوری شناخت و حقیقت و چگونگی دریافت آن‌ها، که هر دو از يك آبشخور فلسفی واحد تغذیه می‌کنند و ریشه‌شان به

دو هزار و پانصد سال پیش، یعنی به مکتب فلاسفه - شاهی افلاطونی بر می‌گردد، ما بینش رادیکال دیگری را قرار می‌دهیم. و آن قابلیت‌ها و توانایی‌های فضای جنبش اجتماعی در کسب شناخت و دست‌یابی به ایده‌ها، تئوری‌ها و طرح‌هایی نسبتاً صحیح‌تر و نزدیک‌تر به "واقعیت" است. "واقعیت" نه به معنای آن چه که واقعاً هست و یا آن چه که حتماً باید بشود بلکه به معنای آن چه که احتمالاً می‌تواند شود. این توانایی‌ها نیز از آن جا ناشی می‌شود که جنبش اجتماعی نمونه‌ی عالی فضای آزاد، دمکراتیک و پرچالش تبادل و تقابل نظری است که در صحن آن مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراوده‌ی فکری و برنامه‌ای آمیزش می‌یابند و خود شهروندان و فعالان اجتماعی در این فرایند نقش عاملان و مبتکران و بازی‌کنان اصلی را ایفا می‌کنند.

ایده‌ها، نظریه‌ها و برنامه‌هایی که در فضای جنبش اجتماعی - انجمنی ساخته و پرداخته می‌شوند از دو ویژگی ممتاز و متمایزی نسبت به "حقایقی" که در خارج از این فضا "کشف" می‌شوند، برخوردارند. اول اینکه چون به وسیله‌ی خود عاملان مستقیم اجتماعی خلق شده‌اند، خود این‌ها هستند که آگاهانه و داوطلبانه مجریان مصمم آن ایده‌ها می‌شوند و آن‌ها را به یک نیروی مادی اجتماعی تبدیل می‌کنند. دوم این که، این نظریه‌ها چون در فضای تبادل و تقابل آزاد اندیشه، در فضای عمل دگرسازانه و هدفمند توأم با نقد و نفي و شالوده‌شکنی (پراکسیس) انجام می‌پذیرند و تهیه و تدوین می‌شوند، پس بنابراین احکام اعلی نیستند، "علم برین" نیستند، نظام‌های جزئی، جاودانی و غیر قابل تغییر نیستند، بلکه رهنمون‌های نسبی می‌باشند، تکامل‌پذیرند، اصلاح‌پذیرند، قابل نقد و تجدیدند، فسخ‌پذیرند.

### به عنوان اختتام: چالشی در برابر چپ منتقد و سوسیالیستی

در عصر ما، خروج از بحران ژرف کنونی چپ و به طور کلی برآمدن یک دورنمای امیدوارکننده برای جنبش سوسیالیستی، هم در عرصه‌ی ملی و هم جهانی، در گرو مناسباتی نوین است که این نیرو باید با جنبش اجتماعی برقرار کند.

امروز بیش از هر زمان دیگر لازم است که نقش و اهمیت تاریخی جنبش اجتماعی - انجمنی ملکه‌ی سازمان‌های چپ سوسیالیستی شود. چپی که علت موجودیت، مشروعیت و "رسالت" اش در این است که در خدمت به رشد و اعتلای جنبش اجتماعی - انجمنی تلاش و مبارزه کند.

نگرش چپ نوین در مورد جنبش اجتماعی نسبت به دو نگاه سنتی، یکی لیبرالی و دیگری چپ توتالیتر، گسستی قطعی و گوهرین به وجود می‌آورد. از یک سو، لیبرالیسم قرار دارد که جنبش اجتماعی - انجمنی را صرفاً در حوزه‌ی مطالبات صنفی و رفاهی و در چارچوب حفظ نظام سرمایه‌داری در شکل قراردادی و راسیونل آن به رسمیت می‌شناسد. از سوی دیگر چپ توتالیتر وجود دارد که جنبش اجتماعی را به مثابه‌ی وسیله‌ای تحت قیمومیت خود و سکویی برای تصرف قدرت سیاسی مورد توجه قرار می‌دهد. این دو جریان هر دو از جنبش اجتماعی - انجمنی درکی محدود، ناقص و "ابزار" گونه به دست می‌دهند. درک ما در این جا در نقطه‌ی مقابل این دو بینش قرار دارد.

همچنین نباید این جنبش را از موضع تاکتیکی مورد توجه قرار داد و یا آن را پدیده‌ی خاص دوران سرمایه‌داری و تاریخاً موقتی تلقی کرد. بلکه آن را باید به مفهومی که در بالا تعریف کردیم، یعنی به عنوان تمامیتی در نظر گرفت که نه تنها امروز بلکه حتا در فردای سوسیالیستی، در همه‌ی صحنه‌های اجتماعی، مدنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مداخله می‌کند و خواهد کرد و نقش عمده و اساسی داشته است و خواهد داشت. آن را باید به مثابه‌ی فرایند برآمدن سوسیالیسم و کمونیسم احتمالاً ممکن، به مثابه‌ی غایتی در خود و برای خود، شناخت و شناساند. از این جهت است که چپ باید در بینش خود نسبت به پروژه‌ی سوسیالیستی و همچنین نسبت به مفهوم

کار سیاسی و سازماندهی و تلقی خود از نقش و حدود و ثغور فعالیت حزبی که بی‌گمان پدیده‌ای تاریخی، موقتی و میرنده است، دست به یک دگرگشتی عمیق زند.